



فلسفه؛

دانشی که باید واجد انسجام باشد

گفتگویی با دکتر محمدعلی مرادی

نیره عطایی

و گسترش تفکر مفهومی است از این رو فلسفه را می‌توان فرم‌های متفاوت تفکر مفهومی دانست که می‌کوشد با اتکا بر اصل یا اصولی، دستگامی منسجمی از مفاهیم را برسازد، فلسفه فرمی از دانش است که باید واجد انسجام باشد و مفاهیم آن واجد دامنه، محتوی و کارکرد، مفهوم بدون دامنه سر به بی‌معنایی می‌کشد و از آنجا که فلسفه نمی‌تواند بی‌معنا باشد پس مفاهیم نمی‌توانند بی‌دامنه باشند، اما هنر در کلیات خود از مفهوم می‌گریزد از این رو هنر متکی بر استعاره، سمبول، نشانه و تشبیه است بنابراین نسبت بین فلسفه و هنر را باید در نسبت مفهوم و تصویر استعاره و سمبول دانست. در دوران گذشته این تفکیک‌ها صورت نگرفته بود اما دانشی که می‌کوشد به هنر بپردازد و در دوران جدید شکل

پژوهشگر حوزه فلسفه به‌خصوص فلسفه آلمانی است. او دانش‌آموخته دوره دکتری فلسفه از دانشگاه برلین و از منتقدان اندیشه‌های علی شریعتی، جواد طباطبایی و آرامش دوستدار است، دکتر مرادی با صدایی پذیرا و مهربان این گفتگوی اینترنتی را پذیرفت و به دغدغه‌های ما پاسخ داد.

چیدمان: رابطه و نسبت فلسفه و هنر در دنیای معاصر چگونه است؟

نخست باید دانست فلسفه را چه دانیم؟ بسیاری از فلاسفه بزرگ این پرسش را طرح کرده‌اند که فلسفه چیست و متناسب با درک خودشان فلسفه را تعریف کرده‌اند، اما در یک کلام فلسفه تولید

گرفت به نام استتیک^[۱] خود را هویت خاص بخشید در واقع بام‌گارتن^[۲] نخستین بار استتیک آن را صورت‌بندی کرد و کانت^[۳] یکی از سه نقد جدی خود یعنی، سنجش نیروی داوری معروف به نقد سوم را به آن اختصاص داد و از این طریق آن را تناورده کرد. در واقع می‌توان گفت، استتیک فلسفه هنر است که تأکید می‌کند با خود هنر متفاوت است در فلسفه هنر یا دانش استتیک تلاش می‌شود منطق آثار تولید شده هنری درک شود و سازوکار ذهن را هنگام خلق اثر هنری بررسی کند و آن را دریابد، بدین شکل که وقتی انسان به طبیعت می‌نگرد می‌تواند آن را در چارچوب فهم بررسی کند و آن را به مثابه فیزیک ببیند، فاقد غایت‌مندی است اما همین طبیعت را اگر از منظر تخیل با در نسبت خرد ببیند ناگزیر ذهن، غایت‌مندی خاصی را به آن وارد می‌کند که آن را به مثابه امر هنری نظاره می‌کند. مثلاً دریا را یکبار از منظر یک دانشمند فیزیک، یا شیمی یا زیست‌شناسی نظاره می‌کنید که نیاستی غایت‌مندی خاص در آن وارد کنیم یا از منظر یک نقاش یا عکاس یا یک شاعر نظاره می‌کنید که ذهن غایت‌مندی خود را به طبیعت تسری می‌دهد، پس نسبت فلسفه و هنر را باید نسبت بین عمل و نظر دانست هنر وجهی عملی دارد و هنرمند با تمامی هم خود می‌کوشد جهان خود را بیافریند اما فلسفه در شاخه‌ای که به آن استتیک می‌گویند می‌کوشد این عمل را یعنی اثر هنری را در شبکه و تور مفاهیم خود بیاورد و می‌کوشد به اصطلاح آن را بفلسفد؛ در دوران معاصر رویکرد به هنر دگرگون شد بدین شکل که در قرون وسطی حقیقت را در کتاب مقدس می‌دانستند در دوران جدید حقیقت را در طبیعت یعنی فیزیک گفتند، در قرن هیجدهم حقیقت را در اجتماع یافتند و از این رو تاریخ، اشرف علوم شناخته شد اما با نیچه و رجوع به یونانیان اولیه یعنی پیش سقراطی‌ها حقیقت تنها در هنر یافت شد، پس فلسفه که می‌خواست حقیقت را دریابد بر روی هنر متمرکز شد و این پرسش مطرح شد که چگونه می‌توان جهان را هنری دید یعنی اینکه تاریخ، طبیعت، جامعه و... را چگونه می‌توان هنری دید.

چیدمان: بنیان‌های فکری و فلسفی هنر معاصر ایران چیست؟

هر چند که ما هنر معاصر داریم اما از آنجا که فلسفه دوران جدید ما هنوز شکل نگرفته است هنوز مفهومی از هنر معاصر نداریم. کسانی که به فلسفه در ایران می‌پردازند در دو دسته بزرگ تقسیم می‌شوند، یک دسته که به فلسفه گذشته می‌پردازند و بیشتر روحانیون هستند و یا افراد غیر روحانی که بیشتر به فلسفه قدیم مراجعه می‌کنند که با آن مبانی و این دستگاه مفهومی نمی‌توانند به مسائل دوران معاصر بپردازند و به کلی با این مسائل بیگانه‌اند چرا که از جنبه مبانی، هنر معاصر واجد خصوصیات است که برای فلسفه سنتی ما قابل درک نیست، دسته دومی هم که به فلسفه غیر سنتی می‌پردازند بیشتر در دنیای ترجمه هستند و تنها به

باز گوئی سخن دیگران می‌پردازند بیشتر این دوستان که در واقع مترجم هستند می‌کوشند مباحث اروپائی و امریکایی‌ها را به زبان فارسی به ایران منتقل کنند و این دوستان از آنجا که به متن‌های اصلی توجه نمی‌کنند وقتی راجع به هنر یا دیگر مسائل معاصر ایران می‌پردازند بیشتر از حرف‌هایی عامیانه چیزی نمی‌گویند. از این رو نخست باید فلسفه معاصر ما شکل گیرد و این در صورتی امکان‌پذیر است که ما بتوانیم پرسش‌ها و زندگی خودمان را موضوع تعمق فلسفی قرار دهیم اینکه ما نمی‌توانیم بنیان‌های فکری و فلسفی هنر معاصر را دریابیم بیشتر نتیجه قصور و کوتاهی کسانی است که به فلسفه در ایران می‌پردازند، در دانشگاه‌های ایران به فلسفه مشغول هستند و کرسی‌های فلسفه را در دانشگاه مهم کشور اشغال کرده‌اند و تولید آن‌ها به مثابه یک استاد تمام فلسفه از چند ترجمه تجاوز نمی‌کند فیلم، شعر، معماری، رمان، نقاشی، موسیقی، ما هنوز موضوع فلسفه قرار نگرفته است چراکه هنوز فلسفه معاصر ما شکل نگرفته است ما یا فلسفه سنتی داریم یا ترجمه و برخی که ظاهراً کتاب‌هایی را خود نوشته‌اند که اینها بیشتر سرهم‌بندی کتاب‌های غیرحرفه‌ای نویسندگان خارجی است. پرسش مهم ما باید این باشد که فلسفه برای ما به چه معنا است و فلسفه چگونه در ایران می‌تواند شکل گیرد؟ پاسخ من این است که فلسفه با خوانش دقیق و انتقادی از مجرای متون اصلی است که شکل می‌گیرد، باید نسبت آن‌ها را با فیلسوفان کلاسیک خودمان پیدا کنیم و سؤال‌های آن‌ها را از فیلسوفان خودمان بپرسیم ساده بگوییم کانت و هگل^[۴] و هایدگر^[۵] را چگونه می‌توان در چالش با سنت ایران و ایران دوران اسلامی خوانش کرد، بدین شکل که کانت، هگل و هایدگر برای ایرانیان نوشته شود، پس در مورد هنر معاصر باید دید جهان هنرمند معاصر ما چگونه در تور مفهوم‌های فلسفی در می‌آید که متأسفانه من تاکنونی متن جدی ندیده‌ام در این زمینه می‌توانم یک استثنا قائل شوم و متن جدی و خوب یوسف اسحاق‌پور در مورد صادق هدایت است که البته یک سخنرانی است که سال‌ها پیش به نام «بر مزار هدایت» انتشار یافته است از این دست کارها در مورد هنر معاصر ما رخ نداده یا من ندیده‌ام که باید نسل جدید را برای این مهم آماده کنیم.

چیدمان: چرخش فلسفی (پارداپی) در دنیای معاصر چگونه بوده است؟ تحولی که در هنر و فلسفه معاصر به وجود آمده به چه نحو بوده است؟ با توجه به اینکه در گذشته هنر تبیینی بوده است، آیا هنر معاصر می‌تواند سرچشمه یک جریان فلسفی و نظری باشد؟

چرخش فلسفی در دنیای معاصر برمی‌گردد به مسأله حقیقت، در گذشته تئولوژی اشرف علوم بود، و دانش می‌کوشید حقیقت را از رهگذر کتاب مقدس با اتکا به منطق عمومی یا کلی دریابد با چرخشی که در دوران رنسانس و روشنگری شکل گرفت گالیله، کپلر، دکارت و نیوتن با تجدید نظر در مبانی علم، طبیعت را

1- Ästhetik

2- Baumgarten

3- Immanuel Kant

4- Georg Wilhelm Friedrich Hegel

5- Martin Heidegger



به گونه‌ای دیدند که ما آن را فیزیک می‌نامیم، آن‌ها با تلفیق ریاضی-فیزیک این علم را ارتقا دادند و از این منظر بود که فیزیک اشرف علوم شد و بیان شد که خدا کتاب خود را به یکبار در کتاب مقدس و به یکبار در طبیعت نوشته است، پس باید کتاب طبیعت را خواند و آن شخص که می‌تواند کتاب طبیعت را بخواند باید مرجعیت داشته باشد، کانت کتاب سنجش خردناب را در این بستر نوشت اما او دریافته بود حقایق دیگری نیز می‌تواند باشد از این‌رو کتاب سنجش خرد ناب و کتاب ایده تاریخ جهانی را نوشت که به حقیقت‌های اجتماعی و کنش‌های آن توجه شده بود، او در عین حال به حقیقت‌های جهان هنری نیز توجه کرد و بیان کرد که اگر حقایق طبیعت نظری باشند آن را باید در سنجش خرد ناب جست، اگر حقایق عملی باشند آن را باید در سنجش خرد علمی یافت و اما بین نظری و عمل حقایقی است باید آن را در سنجش بروی داوری یافت اما توجه به این سه کتاب در جهان آکادمیک یگانه نبود بلکه نخست به کتاب اول رجوع کردند و با توجه رویکرد فیثته^[6] و هگل به مسائل تاریخ و جامعه نئوکانتی‌های به کتاب دوم رجوع کردند که علوم اجتماعی اشرف علوم شد با قیام نیچه و مکتب بازل، بررسی رنسانس به گونه‌ای دیگر شد. رنسانس به معنی برگشت به یونان است که مهم‌ترین مؤلفه یونانی‌ها فرهنگ است و هسته فرهنگ را هنر تشکیل می‌دهد و قوه‌ای پویا است از این‌رو نحوه نگرش به رنسانس نیز دگرگون شد اگر به کتاب فرهنگ رنسانس یا گوب بوکهارت توجه کنید که البته او را با تیتوس بوکهارت اشتباه نگیریم می‌بینم در این کتاب در فصل اول دولت به مثابه امر هنری نام دارد یعنی اینکه چگونه می‌تواند تمامی عرصه‌های زندگی از تاریخ، دولت و اجتماع را از منظر هنری دید این چرخش بدین نحوه شکل گرفت که حقیقت را تنها در زیبایی و هنر می‌بیند این چرخش، علوم اجتماعی و تئولوژی را نیز تحت تأثیر قرار دارد چراکه چرخش از متافیزیک به انتولوژی^[7] در واقع بدین معنا است که حقیقت در هستی رقم می‌خورد و هستی تبلور خود را در فرم هنری می‌جوید بعد از این چرخش است که به اثر هنری به مثابه مهم‌ترین موادی نگریسته می‌شود که می‌تواند هستی یک مردم و یک قوم و یک ملت را فهمید، در این بستر بود که سه گانه اتیک، لوگیک(منطق)، استتیک نخست بر روی استتیک متمرکز شد و آنگاه بیان شد چگونه باید از این سه‌گانه بیرون آمد و چگونه نخستین متفکران یونانی جهان را هنری بر ساخت می‌کردند؟ آن‌ها دنیا را تنها نمی‌دیدند بلکه با چشم، گوش، بدن، تن زندگی می‌کردند و در جهان-بودن (welt In sein) را زندگی می‌کردند اگر دقت کرده باشیم هایدگر به مثابه مهم‌ترین فیلسوف قرن بیستم اتیک نوشته است، چراکه وقتی به هستی اندیشه شود، دیگر تفکیک هستی به اتیک،

6- Johann Gottlieb Fichte(1762-1814)

7- مجموعه آنتولوژی به برنامه رادیو یا تلویزیون گفته می‌شود که در هر قسمت یا فصل، از بازیگران و داستان متفاوتی استفاده می‌کند؛ این قانون اما مطلق نبوده و بسیاری از مجموعه‌های گذشته از یک گروه ثابتی از بازیگران، در داستان‌های متفاوت هر فصل بهره می‌بردند.

لوگیک و استه اتیک جایز نیست. در سؤالی که پرسیده شده بود، «هنر در گذشته تبیینی بوده است» را درست منظور شما را نمی‌فهمم شاید منظور تحلیل هنر بوده است که تبیین معادل Erkarung آلمانی است که بیان می‌شود ما طبیعت را تبیین می‌کنیم از این‌رو به روش‌های تحلیلی بسنده می‌کنیم ولی در واقع مسائل هنری و انسانی را ما باید فهم (varstand) کنیم، پس باید از روش‌های تحلیلی-تبیینی دوری کنیم و به سوی نه روش بلکه به رویکردهای هرمونوتیک و پدیدارشناسی برای فهم رجوع کنیم اما می‌توان گفت هنر هیچ‌وقت تبیینی نبوده است اما در مورد قسمت آخر سؤال اگر بروی حقیقت متمرکز شویم و به این درک می‌رسیم که حقیقت تنها در منظر هنر تجلی می‌کند که آن از طریق استه‌اتیک مکشوف می‌شود، پس هنر معاصر می‌تواند سرچشمه اصلی فکر و فلسفه معاصر باشد بیان معروفی است که می‌گوید فلسفه خانه خود را از دست داده است، اکنون هنر خانه فلسفه است و این فلسفه همان استتیک است، این البته مستلزم درکی گسترده از هنر است و باید روشن کرد که هنر چگونه ممکن می‌شود؟ و هنر چیست؟ و پرسید چگونه زندگی هنری ممکن می‌شود؟ این بدین معنا نیست که چگونه فقط اثر هنری تولید می‌شود بلکه این مطلب است که چگونه تمامی زندگی را می‌توان از منظر هنری دید؟ و چگونه می‌توان هنر و زندگی را بهم نزدیک کرد؟ به‌طور مثال رابطه متقابل والدین و فرزندان تاکنون از جنبه اخلاقی یا از جنبه اقتصادی یا از جنبه اجتماعی دیده شده است حال چگونه می‌توان این رابطه متقابل را از جنبه استتیکی دید؟ بدین شکل که چگونه مادر یا پدر به فرزند خود به مثابه یک امر هنری نظاره می‌کنند و بالعکس فرزند چگونه به مادر و یا پدر از این منظر توجه می‌کند یا چگونه می‌توان از خلال شعرها نقاشی‌ها نواها، مناجات‌ها و قصه و متل‌ها تاریخ یک قوم، ملت را فهمید از آنجا که این آثار هنری با هستی انسان‌ها عجین است هستی آن‌ها را تنها از این طریق می‌توان فهمید و حقیقت آن‌ها را دریافت کرد. ■